نگاه سیاستمدار

سیاست ما در قبال کره شمالی

آشتون کارتر و ویلیام پری
ترجمه: نیره محمودی

بر اساس گزارش ها، متخصصان کره شمالی در حال انجام آخرین مرحله از تزریق سوخت به موشک بالستیک دوربردی هستند که برخی از کارشناسان پیش بینی می کنند قادر خواهد بود مواد منفجره مرگباری را تا خاک آمریکا حمل کند. ویلیام پری و آشتون کارتر، وزیر و معاون وزیر دفاع دوران کلینتون در این مقاله که قسمت پیشین آن روز چهارشنبه هفته گذشته منتشر شد به دفاع از حمله پیشگیرانه آمریکا علیه کره شمالی پرداختند که آن را می خوانید.

...

انتظار تا زمان پرتاب موشک بالستیک قاره پیمای کره شمالی و سپس انجام یک اقدام از سوی آمریکا، بسیار پرخطر است. به سه دلیل؛ اول، تا زمان رهگیری موشک کره شمالی مهندسان کره شمالی می توانند به اطلاعات ذیقیمت زیادی از نحوه پرواز موشک دست یابند. آنها می توانند از این اطلاعات برای ساخت زرادخانه ای از موشک ها استفاده کنند و این زرادخانه را با استفاده از حفر تونل هایی در نقاط مختلف کوهستانی کره شمالی مخفی کرده و از تیررس حملات آتی آمریکا دور نگه دارند. دوم، موشک های رهگیر دفاعی آمریکا زمانی می توانند به هدف اصابت کنند که آن هدف در منطقه پروازی برد موشک های آمریکا به پرواز درآید. سوم، قابلیت سیستم دفاع موشکی آمریکا در مقابل موشک های کره شمالی به اثبات نرسیده و در آزمایش های پروازی نتایج متغیری داشته است. یک تلاش ناکام در رهگیری می تواند ارزش و توان بازدارندگی ای که دفاع موشکی ما ممکن است برخوردار باشد، نابود کند.

تا زمانی که کره شمالی از تزریق سوخت موشک تائوپودونگ دست نکشد و آن را به انبارهای خود بازنگرداند، ما نباید از عزم خود برای حمله به این موشک دست برداریم. بی تردید وقتی هم پیمانان در کره جنوبی از نیت ما آگاه شوند، از آن حمایت نخواهند کرد، در واقع شدیداً با آن مخالفت می کنند. بر همین اساس آمریکا باید نشان دهد که کره جنوبی هیچ نقشی در این حمله نخواهد داشت و این حمله ای است که فقط توسط نیروهای آمریکایی و بدون استفاده از خاک کره جنوبی به انجام خواهد رسید. کره جنوبی تلاش های فراوانی را از طرق نظامی و مذاکره برای مقابله با تهدیدات ۵۰ ساله کره شمالی به انجام رسانده است و آمریکا در خلال تمام این تلاش ها از کره جنوبی حمایت کرده است. مردم این کشور باید درک کنند که خاک آمریکا نیز اکنون مورد تهدید قرار دارد و ما باید به آن پاسخ دهیم. ژاپن احتمالاً از این اقدام استقبال خواهد کرد، اما این کشور هم از حمایت آشکار خودداری می کند. روسیه و چین از بی باکی کره شمالی و اینکه ناکامی مذاکرات ۶جانبه تا این مرحله پیش رفته است، حیرت زده خواهند شد، اما آنها از کره شمالی حمایت نخواهند کرد.

افزون بر آگاه کردن هم پیمانان و شرکای خود از نیت مان برای نابودی تائوپودونگ پیش از پرتاب آن، باید به کره شمالی هشدار بدهیم. آنها هیچ اقدامی نمی توانند برای دفاع از خود و در برابر موشک عظیم الجثه ای که بر روی سکوی پرتابش آسیب پذیر است، به انجام برسانند و فقط می توانند اتباع خود را که در شعاع انفجار هستند و احتمالاً آسیب می بینند، از محل خارج کنند. آمریکا باید بر این نکته تاکید ورزد که این حمله، در صورت انجام، تهاجم به تمام کره شمالی یا حتی ارتش این کشور نیست، بلکه هدف قرار دادن موشکی است که پیونگ یانگ متعهد به عدم پرتاب آن شده- موشکی که برای حمل سلاح های هسته ای طراحی شده است. ما باید شدیداً به کره شمالی در مورد عواقب گسترش درگیری هشدار دهیم.

کره شمالی می تواند با تهدید به بروز یک جنگ تمام عیار در شبه جزیره کره به این اقدام آمریکا واکنش نشان دهد. اما بعید است که آن تهدید را عملی سازد. این کشور چرا باید به کره جنوبی که برای بهبود روابط شمال- جنوب تلاش کرده است (و گاهی نیز در مقابل آمریکا ایستاده) حمله کند؟ همان طور که «کیم جونگ ایل» هم بی تردید از آن آگاه است، حمله به کره جنوبی می تواند پس از چند هفته درگیری خونین، به رژیم حکومتی وی خاتمه دهد. با این وجود بهتر است آمریکا همزمان با اعلام تهدید خود علیه موشک تائوپودونگ کره شمالی، نیروهای هوایی و دریایی خود را وارد منطقه کند. اگر کره شمالی اقدام به انجام یک عملیات انتحاری کرد، این نیروهای اضافی می توانند با کمترین تلفات و به سرعت از ریختن خون آمریکایی ها، مردم کره جنوبی و کره شمالی، جلوگیری کنند.

این تصمیم دشواری است که در مقابل پرزیدنت بوش قرار گرفته است. بی شک این اقدام خطراتی را در پی دارد. اما ریسک انفعال در مقابل مسابقه ای که کره شمالی برای تهدید آمریکا آغاز کرده بیشتر است. دیپلماسی فعال شاید قادر باشد ضرورت انتخاب از میان این دو گزینه ناخوشایند را اجتناب پذیر سازد. هر دوما [نویسندگان مقاله] طی سال های گذشته مستقیماً در مذاکرات با کره شمالی شرکت کردیم تا از بروز چنین موقعیتی جلوگیری کنیم. ما معتقدیم که دموکراسی می توانست مانع از بروز وضعیت فعلی شود، اما دیپلماسی شکست خورده است و نمی توانیم دست روی دست بگذاریم و اجازه دهیم که این تهدید مرگبار به مرحله عمل برسد. پرتاب موفق تائوپودونگ، بدون انجام اقدامی مقابله ای از سوی کشور آمریکا که هدف اصلی این موشک است، فقط می تواند جسارت بیشتر کره شمالی را در پی داشته باشد. نتیجه این خواهد بود که این کشور کلاهک ها و موشک های هسته ای بیشتری بسازد.

منبع: واشینگتن پست

مشارکت اسلامگرایان در انتخابات کشورهای خاورمیانه

در میانه سیاست و مقاومت

میشل هرزوگ*
ترجمه: محمدحسین باقی

در فاصله یک دهه میان اولین انتخابات پارلمانی دولت فلسطینی در سال ۱۹۹۶ و دومین انتخابات در سال جاری، حوادث بسیاری روی داده است. فرآیند صلح اسلو به میان آمد و سپس فرو پاشید؛ مرحله دوم انتفاضه فلسطین سر برآورد؛ اسرائیل دیوار حائلی را در طول بخشی از کرانه غربی ایجاد و از غزه عقب نشینی کرد و یاسر عرفات بنیانگذار و نماد ملی گرایی فلسطینی، از صحنه خارج شد. ضمناً، حماس- بزرگترین گروه اسلامی در جامعه فلسطین- به پیشروی اش در صحنه سیاسی ادامه داد. حماس که انتخابات اول را تحریم کرده بود، بر میزان فعالیت خود در دور دوم افزود و با پیروزی حیرت انگیز خویش در ماه ژانویه اکنون در جایگاهی ایستاده که در دولت فلسطینی نقشی مهم ایفا می کند. مشارکت حماس در فرآیند دموکراتیک ممکن است پارادوکس عمیقی را در میان بسیاری بر جای گذارد. در کل این گروه ارتشی خاص خود دارد، مبارزه را به عنوان ابزاری سیاسی به کار می گیرد، منظماً حملاتی را سازمان می دهد و خود را وقف نابودی اسرائیل و ایجاد دولتی اسلامی که بر کل فلسطین تاریخی حکومت کند، کرده است. اعطای وضعیت سیاسی مشروع به حماس و دستیابی به حق تشکیل دولت به نظر مشکل ساز می آید.

در هر حال برخی ناظرین خوش بین استدلال می کنند که در مورد این نگرانی اغراق شده است. ادعای آنها این است که دقیقاً همان مسئولیت پذیری که با سیاست های دموکراتیک به ارمغان می آید، حماس همراهی خواهد کرد. به طور کلی، همانگونه که بنیاد کارنگی در تابستان گذشته در مطلبی عنوان کرد: «شواهد کافی وجود دارد که هر حزبی، فارغ از نوع ایدئولوژی اش با مشارکت در یک فرآیند انتخابی در صورتی که بخواهد آرای رای دهندگان را به مقیاس وسیع جذب کند به تعدیل موضعگیری هایش خواهد پرداخت.» هنگامی که این ناظرین در موقعیت سیاسی معمولی قرار می گیرند استدلال می کنند که حماس به مجموعه متنوع تری از قوانین و همچنین ارائه نتایج عملی و یا خطر نادیده گرفته شدن به خاطر ناکامی در چنین کاری، پاسخگو باشد. حماس به طور مؤثری وارد حوزه تعامل شده است. خوش باوران به جای نگرانی پیرامون نقش جدید حماس می گویند که خارجیان بایستی از این نقش جدید به عنوان کاتالیزوری برای جلب توجه این گروه از نفی گرایی رادیکال به سیاست نرمال و طبیعی استقبال و استفاده کنند. منطق چنین ارزیابی تئوریکی قابل اطمینان و قوی است و نمونه های واقعی از بازیگران سیاسی وجود دارند که به واسطه مشارکت معمول در فرآیندهای دموکراتیک به سوی مسئولیت پذیری گام برمی دارند. مشکل در اینجاست که معدودی از این نمونه ها اشتراکاتی با حماس دارند و آنهایی که چنین هستند بسیار کمتر دلگرم کننده هستند. برای تمام ادعاهای اطمینان آمیز مبنی بر اینکه همه چیز وفق مراد است، تحلیل های مقایسه ای می گوید که خوشبینی دایر بر این است که آیا حماس دارای شرایط مناسب برای مشارکت در روند سیاسی هست یا اینکه در عوض، حماس به سادگی از مشارکت سیاسی به عنوان ابزار دیگری برای دنبال کردن اهداف مهم و مهیج اش استفاده می کند. به عبارت دیگر آنچه که در ظرف سیاسی حماس واقعاً آغاز شده، تجربه مهمی است زیرا که نتایج آن تاثیر مهمی در مقیاس وسیع بر آینده فلسطین و خاورمیانه خواهد داشت.

■ **درس های تاریخ**

برخی ناظرین علائمی می یابند مبنی بر این که حماس در حال تغییر به مسیر اعتدال و میانه روی است. آنها به اشتیاق بسیار زیاد حماس برای شرکت در انتخابات و ورود به شورای قانونگذاری فلسطین، نهادی که در فرآیند صلح اسلو زاده شد و این گروه مدت ها است که آن را رد کرده است، پذیرش آتش بس کوتاه مدت با اسرائیل، اشتیاقش برای رسیدن یک آتش بس طولانی مدت تر به این ترتیب که اسرائیل باید به مرزهای ۱۹۶۷ باز گردد و بیانیه های مختلف رهبران حماس که نشانگر انعطاف پذیری آنان است اشاره می کنند. در هر حال، شواهدی قوی وجود دارد که به سوگیری مخالفی اشاره دارد. برای مثال محمود الزهار، چهره معروف این گروه، مصاحبه هایی در مورد انتخابات پارلمانی انجام داد و در آن مصاحبه ها اعلام کرد که این گروه هیچ ارتباطی میان انتخابات و فرآیند اسلو نمی بیند- فرآیندی که در هر حال مرده است- و اینکه هر آتش بسی در مرزهای ۱۹۶۷ منجر به به رسمیت شناختن اسرائیل یا ارتباط با آن نخواهد شد اما تنها گامی در کشمکش های دائمی خواهد بود. زهار در اکتبر گذشته در مصاحبه با روزنامه اسرائیلی گفت: «برخی اسرائیلی ها فکر می کنند که وقتی ما صحبت از اراضی غربی و غزه به میان می آوریم به این معناست که از جنگ تاریخی مان منصرف شده ایم. موضوع این نیست.» همچون موضع حماس در مورد دموکراسی جملات زهار برای غرب کاملاً شگفت انگیز است. او اعلام کرد: «ما به شورای قانونگذاری سلاح در دست وارد می شویم.» وی افزود: «در دولت اسلامی فلسطینی، هر شهروندی ملزم خواهد بود که بر طبق قوانین مذهبی اسلامی اقدام کند، نه دقیقاً یک نگرش غربی از اینکه چگونه باید دموکراسی کارآمد باشد.» در بحث پیرامون اینکه چه انتظاری از حماس داشته باشیم غالباً از آموزه های فرضی تاریخی استفاده می شود. خوش بینان به مواردی اشاره می کنند که در آن جنبش ها یا گروه های غیرلیبرال به محض درگیر شدن در نظام های سیاسی دموکراتیک، هنجارهای لیبرال را می پذیرند. این موضوعی است که در مورد بسیاری از احزاب سوسیالیست اروپایی بعد از جنگ جهانی اول و احزاب پیشین کمونیست در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و اخیراً کشورهای پیشین اتحاد شوروی صادق است. در دهه های اخیر چندین گروه سیاسی چپ و راست در آمریکای لاتین موفق شده اند که از گرایشات خشونت آمیز خود دست برداشته و به بازیگران سیاسی عادی تبدیل شوند. کاندولیزا رایس کشورهای آنگولا و ایرلند را مثال آورده، کشورهایی که در آنها نیروها به جای گلوله صندوق های رای را برگزیده اند. در عوض، بدبینان به موارد دیگری اشاره می کنند. تحلیلی مفیدتر را می توان در تاریخ مدرن خاورمیانه با انواع دولت های جوان نسبتاً مستقل اش یافت- جایی که هیچ سنت یا فرهنگ دموکراتیکی وجود ندارد. در ترکیه، اسلامگرایان به گونه موفقیت آمیزی انتخاب شده اند تا حدی که رجب طیب اردوغان رهبر حزب عدالت و توسعه اسلامی (AKP) از سال ۲۰۰۲ تاکنون در کسوت نخست وزیری به خدمت مشغول است. اما ترکیه به دلیل دارا بودن فرهنگ توده ای سکولار به مدت بیش از هشت دهه و نهادهای دموکراتیک برای بیش از پنج دهه در منطقه منحصر به فرد است. به علاوه محدودیت اسلامگرایان معاصر در آنجا ممکن است ناشی از سرکوب دولتی و مداخله ای باشد که محدودیت های شفافی را بر رفتار سیاسی ایجاد کرده است. از زمانی که در دهه ۱۹۷۰ احزاب اسلامگرای ترکیه آغاز به مشارکت در حکومت کردند، چهار مرتبه ممنوع و تحریم شدند و نظامیان ترک- محافظان جمهوری سکولار- نخست وزیر اسلامی را در سال ۱۹۹۷ ساقط کردند. در میان کشورهای عربی اردن نمونه موفقی از پیروزی اسلامگرایی را ارائه داده است. اسلامگرایان در اردن به طور عمومی مورد شناسایی قرار گرفته و از ابتدای پایه گذاری این کشور در سال ۱۹۴۶ پاداشی مشخص در زندگی سیاسی به آنها اعطا شده است و در نتیجه آنها باثبات ترین و کم خشونت ترین جنبش اسلامی در منطقه هستند. اخوان المسلمین در اردن انرژی خود را صرف فعالیت های غیرخشونت آمیز و ضدآمریکایی و ادبیاتی ضداسرائیلی کرده است و عموماً به دنبال اجرای شریعت در حوزه اخلاقیات است تا امور سیاسی. اسلامگرایان اردن در مواقع بحران مثل مبارزه با گروه های مسلح فلسطینی در سال ۱۹۷۱-۱۹۷۰ و مبارزه با بمب گذاران القاعده در امان در ماه گذشته در کنار حکومت پادشاهی خانواده هاشمی ایستاده اند و از زمان ورود به نظام رسمی سیاسی با شرکت در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۸۹، اخوان المسلمین به وسیله جناح سیاسی اش- جبهه عمل اسلامی- در مجموع یک سوم از کرسی های پارلمان را تصاحب کرده است. برای رژیم های منطقه این امری متداول بوده که با اسلامگرایان از در سرکوب و مواجهه ای که همراه با بی عدالتی و انتخاب محدود بوده است، وارد شوند. برای مثال اخوان المسلمین مصر که در سال ۱۹۲۸ تاسیس شد و از خشونت تا سر حد ترور نخست وزیر در سال ۱۹۴۸ حمایت می کرد در سال ۱۹۵۴ غیرقانونی اعلام شد. دهه ها سرکوب و انحصار سیاسی سرانجام منجر به جدایی و دو شاخه شدن آن شد. رادیکال ها مسیر خود را به سوی جهاد اسلامی مصر و سرانجام القاعده تغییر دادند. میانه روها به سمت میانه روی رفتند و پیام خود را بر تحصیل و «تطهیر نفس» گذاشتند. پس از این بود که به آنها اجازه داده شد وارد حوزه سیاسی شوند و در سال ۱۹۸۴ شروع به مشارکت در انتخابات کردند. (هر چند که آنها تحت نام «مستقل» وارد شدند چرا که قانون مصر مشارکت احزاب مبتنی بر مذهب را ممنوع کرده بود.) با تکیه بر مهارت های سازمانی قوی و حسن شهرت نیروهای مسلح مذهبی و اجتماعی اش و با بهره گیری از نقش ضعیف حکومت، اخوان المسلمین مهمترین گروه اپوزیسیون مصر شد. لبنان مدل دیگری از جنبش اسلامی قوی (حزب الله) را نشان می دهد که با حمایت ایران در درون نظام سیاسی ضعیف و متلاشی به فعالیت مشغول است. حزب الله اکنون قدرتمندترین گروه سیاسی- نظامی در کشور را تقریباً با کنترل خودمختاری منطقه ای در جنوب لبنان و عملکردی جهانی که غالباً خط مشی ایرانی را به کار می گیرد داراست. همچنین این گروه- با توجه به پایگاهش در اجتماع شیعیان- بازیگر محوری در سیاست لبنان شده و بزرگترین اجتماع در کشور را داراست. اخراج سوریه از لبنان در آوریل گذشته آزادی عمل جدیدی در سیاست را به لبنان اعطا کرد و پس از بهبود وضعیت نظام نمایندگی پارلمانی در انتخابات مه ۲۰۰۵ حزب الله برای اولین بار به حکومت پیوست. حزب الله به راستی خود را برای خلع سلاح شدن تحت فشار یافته است اما به دلیل قدرت سیاسی جدیدش قادر بوده تاکنون چنین فشارهایی را به کنار زند. الحاق به حکومت نه تنها باعث نشده که حزب الله حملات علیه اسرائیل را در اواخر نوامبر ۲۰۰۵ متوقف کند بلکه هیچ نشانی از لیبرالیسم در تفکرات ایدئولوژیک و سیاسی اش یافت نمی شود. البته اینکه چه زمان و یا تحت چه شرایطی سرانجام مجبور به خلع سلاح شود همچنان نامشخص است.

■ **چارچوب و شرایط**

هیچ جنبش اسلامی ای به خواست خود مبارزه را نفی نکرده و یا ایدئولوژی اش را میانه روتر نکرده است، این مسئله به دلیل فقدان آلترناتیو مناسب بوده است. به نظر می رسد که حداقل سه فاکتور برای جذب اسلامگرایان از طریق انتخابات مورد نیاز است: وجود نظام سیاسی قوی و سالم و نسبتاً آزاد که اسلامگرایان بتوانند جذب آن شوند، توازن قوایی که علیه اسلامگرایان عمل کرده و آنها را مجبور می کند با قوانین متعادل و معقول بازی کنند و زمان کافی برای اینکه انتخاب اثر خود را بگذارد. یک نظام سیاسی قوی و سالم لازم است چرا که تنها همان است که به اسلامگرایان انگیزه درست «تعامل» را می بخشد. گرچه انتخابات به خاطر نتایجی که به درستی خواست عمومی را بازتاب می دهد آزاد و عادلانه است، اما دلایل اندکی برای یک حزب وجود دارد که به جای رو آوردن به مبنایی افراطی، برای قانون اساسی جدید و یا برای رای دهندگان حاشیه ای اش به رقابت برخیزد. و هر چند نظم سیاسی پایدار است و دولت انحصار خشونت و اقتدار را به دست دارد و اعمال می کند اما دلایل اندکی برای یک حزب وجود دارد که خود را خلع سلاح کند (و دلایل بسیاری برای عدم خلع سلاح). عدم توازن قوایی که از دولت و نیروهای معمولی طرفداری می کند مهم است، ضمناً به این دلیل که بدون کنترل و توازن یک حزب انگیزه می یابد که به سوی رادیکالیسم رفته و قادر خواهد بود که ابزارهای دولتی را تسخیر کرده و آن را به سمت خواسته خود بگرداند. ارتش ترکیه و پادشاهی اردن با ایجاد محدودیت هایی بر رفتار اسلامگرایان کشورشان آنها را به میانه روی تشویق و کمک می کنند. بسیاری از دموکراسی های مستقر موانعی قانونی ایجاد کرده اند تا مانع هرج و مرج سیاسی شوند که به وسیله احزاب رادیکال می تواند به وجود آید. برای مثال در دوران جنگ جهانی دوم تعدادی از کشورهای اروپایی انواع کاملاً مشخصی از احزاب را برای جلوگیری از احیای فاشیسم ممنوع اعلام کردند. در سال ۱۹۴۸ بن گورین اولین نخست وزیر اسرائیل به اجبار جنبش های مسلح پارتیزان را سرکوب کرد تا آنها را از مسموم کردن فضای جدید اسرائیل برحذر دارد و قانونگذاران اسرائیلی بعدها افراط گرایان خشونت طلب را به کنار زدند و در سال ۱۹۸۴، رئیس جمهور حیم هرزوگ ملاقات با «مئیر کاهانا» رهبر حزب ملی گرای افراطی «کاخ» را نپذیرفت هر چند که کاهانا برای پارلمان برگزیده شده بود- موضعی که به بسط الزامات قابل پذیرش قانونی در اسرائیل برای دربر گرفتن نفی نژادگرایی و حمایت از دموکراسی کمک کرد.

سرانجام زمان مهم است بدین خاطر که عادات مستقر میانه روی سیاسی در یک روز آموخته نمی شوند بلکه از طریق تجربه پایدار طی چندین سال و چندین دوره انتخاباتی فرا گرفته می شود. برای مثال، در مورد اخوان المسلمین مصر چندین دهه طول کشید تا خشونت را طرد و نفی کند و در ایرلند بعد از توافق «جمعه خوب» در سال ۱۹۹۸، هفت سال کامل طول کشید تا «IRA» واقعاً سلاح خود را زمین بگذارد. اگر کسی دقیقاً به مورد حماس بنگرد، به ندرت این فاکتورهای بالقوه متعادل را حاضر می بیند. انتخابات در سرزمین فلسطین ممکن است نسبتاً آزاد باشد. اما نهادهای سیاسی، امنیتی و سایر نهادهای فلسطین در وضعیتی آشفته و هرج و مرج گونه به سر می برند و مراکز پراگماتیک سیاسی که توسط فتح اداره می شود در هرج و مرج و بی نظمی کامل به سر می برد. حماس فعالیت های سیاسی اش را در شاخه های قانونگذاری و اجرایی بدون خلع سلاح آغاز کرده و کاملاً محتمل است که قوی تر از سایر مکانیسم های دولتی باشد. با وجود قول های گاه و بی گاه عباس مبنی بر خلع سلاح حماس، هیچ بازیگر دموکراتی قادر به کنترل تمایلات رادیکال این گروه نیست و هیچ قانونی هم وجود ندارد که این گروه را تحریم و ممنوع کند. در واقع تمام فرصت گذشته فلسطینیان برای مشارکت سیاسی از بین رفته است. توافق موقتی سال ۱۹۹۵ میان اسرائیل- فلسطین در مورد کرانه غربی و نوار غزه چنین فرصتی را با در نظر گرفتن حماس نشان داد. در پیوست دوم ماده سه از انتخابات فلسطینی «هر کاندید، حزب یا ائتلافی را که... متعهد به نژادگرایی است یا از آن حمایت می کند یا اهداف خود را با ابزارهای غیرقانونی یا غیردموکراتیک دنبال می کند» سلب صلاحیت می کند. البته قانون انتخابات فلسطین برای انتخابات سال ۲۰۰۶ که در ژوئن ۲۰۰۵ تدوین شد، هیچ ماده قابل توجهی را دربر نداشت که به وسیله آن کاندیداها یا احزاب را مجبور به اطاعت کند. ضمناً ستیز دائمی اسرائیل- فلسطین همچون سوختی برای شعله ورتر شدن آتش آشفتگی داخلی فلسطین به حساب می آید. لذا همین، عذری را برای در اختیار نگاه داشتن ارتشی خصوصی در سرزمین های فلسطینی فراهم آورده و مشروعیت موضع سرسخت حماس را افزایش می دهد. نظر سنجی ها نشان می دهد که هر چند بسیاری از فلسطینیان با افراط گرایی حماس مخالفت می ورزند و از راه حل دو دولتی برای رفع منازعات حمایت می کنند، اما مفهوم «مبارزه مسلحانه» را هم به عنوان مسیری مشروع برای رسیدن به هدف پذیرفته و به عقب نشینی اسرائیل از غزه به عنوان نمونه ای از آنچه که چنین فشاری می تواند موثر واقع شود اشاره می کنند. این ساختار ترجیحی دشوار انگیزه ای برای تخریب پیشرفت در مذاکرات دیپلماتیک به حماس می بخشد هرچه که قدرت سیاسی و نظامی حماس افزایش یابد، بیشتر قادر خواهد بود فشارها برای خلع سلاح را دفع کرده و پیشرفت به سوی صلح را از مسیر خود خارج کند. سرانجام به دلیل شدت این درگیری ها، زمان چندانی برای سیاست های داخلی فلسطین جهت ایفای نقش کافی برای مسئولیت پذیر تر کردن سیاسی حماس باقی نمانده است.

■ **سر به راه کردن**

فلسطین با کمک اسرائیل و ایالات متحده و بقیه جامعه بین المللی از هم اکنون باید سخت بکوشد که شرایطی به وجود آورد که تحت آن حماس به تغییر خود روی آورد به این امید که روزی نظر خوشبینان به درستی اثبات شود. این آشکارا پروژه ای است بس طولانی. با حماسی که سیاست های فلسطین و نهادهای ملی را در کنترل دارد، مسئولیت فوری به عهده بازیگران خارجی برای ایجاد انگیزه ای واقعی در حماس که نظامی گری خود را ترک کند و هشداری واقعی برای حماس که همچنان سلاح خود را حفظ کند واگذار شده است. جامعه بین الملل ملزم به سرمایه گذاری مقادیر گسترده ای پول و سرمایه برای ارتقای اصلاحات داخلی فلسطین است. آن سرمایه ها زمانی باید عرضه شود که بتواند برای کمک به میانه روها جهت رقابت موثرتر با حماس در حوزه های امنیتی و اجتماعی به کار گرفته شود. همچنین کمک ها باید به گونه ای طراحی شود که یک مرکز سیاسی پراگماتیک فلسطینی را با تقویت فتح و تشویق فعالان و احزابی که دارای اذهانی اصلاح طلب هستند ایجاد کند. بازیگران بیرونی همچنین باید از نفوذ خود برای ایجاد انگیزه ای صحیح و نیز هشدار و محدودیتی برای رفتار آینده حماس استفاده کنند. این واقعیت که بسیاری از فلسطینیان به این گروه به مثابه گروهی کاملاً مشروع می نگرند به این معنا نیست که همه احزاب ذینفع دیگر نیز باید با این گروه موافق باشند. به طور ایده آل روابط اسرائیل- فلسطین همراه با شرایط در سرزمین فلسطین نیازمند بهبود است تا چرخه ای درست و ارزشمند ایجاد شود که هم به فرآیند صلح و هم به پیشرفت در فرآیند اصلاحات فلسطینی کمک کند به دلیل طبیعت حماس و مذاکرات در سطح بالا دوردست تر از همیشه است. انتقال رهبری سیاسی در اسرائیل همراه با شهرت جدید حماس احتمال مذاکرات دوجانبه گسترده از هر نوع در آینده نزدیک را بعید می نماید. تهدید یک فلسطین ضعیف و متلاشی همراه با حماس قوی بعید است که احساس یک جانبه اسرائیل به سوی بهبود روابط با فلسطین را عمیق تر کند. سرانجام هیچ حزب بیرونی ای نمی تواند جایگزین رهبری فلسطینی در ایجاد آنچه که توماس فریدمن سرمقاله نویس نیویورک تایمز «حل مسئله» نامیده است، شود: محیطی داخلی که به درستی می تواند افراط گرایی را بی اعتبار سازد. تجربه مهم اجازه به حماس برای ورود به سیاست های دموکراتیک در آغاز راه است.

***میشل هرزوگ همکار میهمان در انستیتو واشینگتن در امور سیاسی خاور نزدیک است. بدیهی است محتوای این مقاله بیانگر دیدگاه شرق نیست و تنها جهت آشنایی با زاویه دید غربی به مسئله در شرق منتشر می شود.**

منبع: Foreign affairs

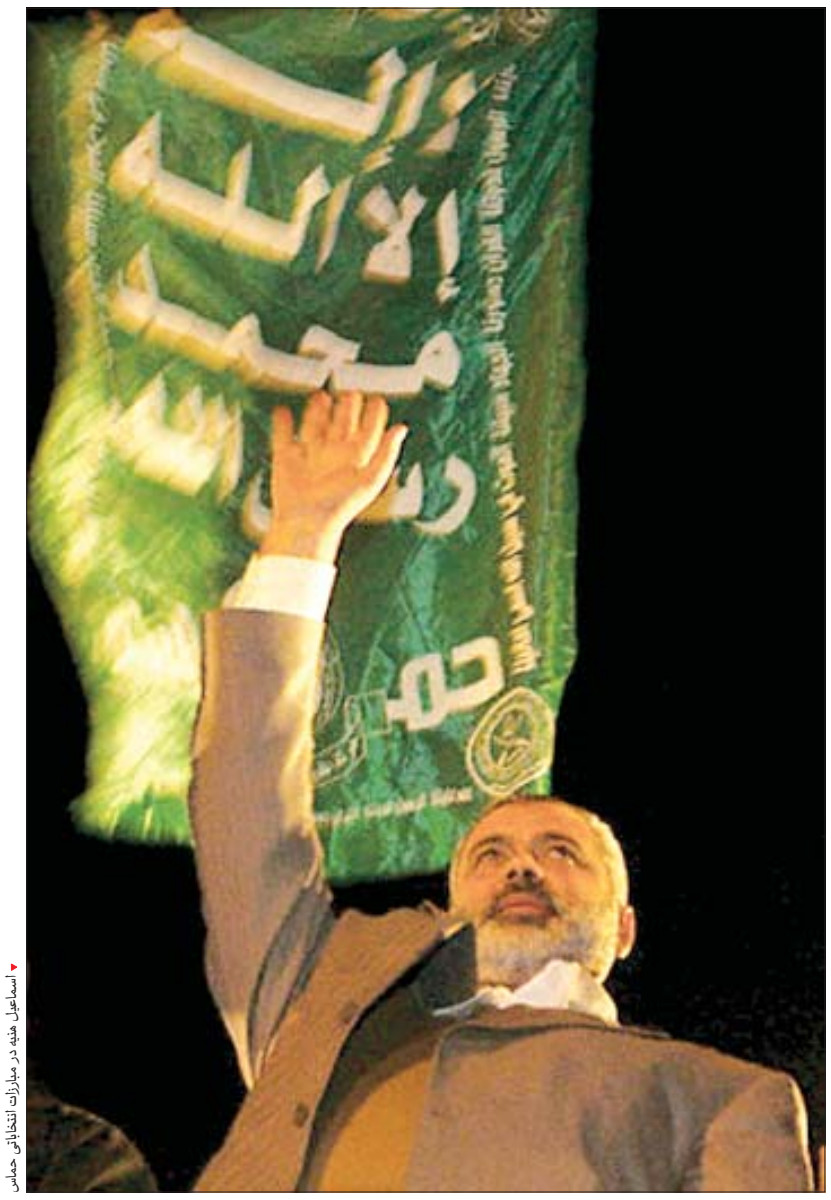

اسماعیل هنیه در مبارزات انتخاباتی حماس

عرفات معتقد بود که به طور همزمان می توان دیپلماسی و خشونت را علیه اسرائیل به کار برد و قصد او این بود که از تنش عمده در جامعه فلسطین اجتناب کند. در نتیجه، عرفات مخالفت حماس با فرآیند صلح را هم در کردار و هم در گفتار تحمل می کرد، به نحوی که این گروه مستقیماً پایه ها و مبانی صلح اسلو و اقتدار سیاسی وی را به چالش نکشد. وقتی عرفات در سال ۲۰۰۴ دار فانی را وداع گفت، حماس به این محاسبه رسید که زمان برای تبدیل شدن به حزبی سیاسی فرا رسیده و برای قدرت سیاسی مشروع تلاش هایی به عمل آورد. این تصمیم به واسطه برخی دلایل اتخاذ شد که از جمله دلایل آن می توان آشفتگی دولت فلسطینی به دنبال سال ها هرج و مرج و رهبری فاسد؛ موقعیت ضعیف جانشین عرفات یعنی محمود عباس به عنوان رئیس جمهور فرصت برای اعاده حیثیت جهت بیرون راندن اسرائیل از نوار غزه و سهیم شدن در اداره بعدی آن سرزمین و شهرت رو به افزایش خود حماس به عنوان یک فراهم آورنده خدمات مؤثر اجتماعی و نظامی را ذکر کرد. از زمان ورود حماس در این حوزه، نظرسنجی ها به جد نشان داد که حماس حداقل یک سوم آرا و در صورت حضور در انتخابات بیش از آن را به دست خواهد آورد. بنا بر همین آرا، محبوبیت حماس ناشی از نارضایتی از فساد و اقتصاد راکد فلسطین است تا از حمایت گسترده از ایدئولوژی اش.

حاشیه

حضور حماس در عرصه سیاست

از انزوا تا ایفای نقش

حماس در سال ۱۹۸۷ به عنوان شاخه ای از جنبش اسلامگرای اخوان المسلمین شکل گرفت. حماس به دنبال نشان دادن اهداف ملی گرایان فلسطینی از منظری اسلامی بود؛ نامش که به معنای «مقاومت»، «شجاعت» و «وطن پرستی» به زبان عربی است، مترادفی است برای «حرکت المقاومت الاسلامی» یا «جنبش مقاومت اسلامی.» ایدئولوژی این گروه در پیمانی در سال ۱۹۸۸ شکل گرفت که تا امروز پا برجا بوده است. این پیمان ملی گرایی فلسطینی و تنش با اسرائیل را در عباراتی مذهبی تعریف می کند: سرزمین فلسطینی «از رود تا دریا» به عنوان یک وقف اسلامی تلقی می شود و بنابراین هیچ مسلمانی حق تسلیم هیچ بخشی از آن را ندارد. این پیمان آشکارا و با زور خواهان نابودی دولت اسرائیل است. بلافاصله پس از پایه گذاری حماس بازیگر مهمی در روابط اسرائیل- فلسطین و سیاست های داخلی فلسطین شد که برنامه ای دوگانه را به وسیله گسترش همزمان جناح عملیاتی و جناح اجتماعی دنبال می کرد. جناح عملیاتی هم اکنون دارای صدها شبه نظامی است که خود را وقف کشمکش نظامی علیه اسرائیل کرده اند و در حال فراهم آوردن یک میلیشیای چندین هزار نفری است. این جناح مسئول انجام اقدامات بی شمار تهاجمی- از ربودن و قتل گرفته تا عملیات های انتحاری و حملات راکتی- است که صدها اسرائیلی را به قتل رسانده اند. ضمناً بازوی اجتماعی این گروه (DAWA) شبکه ای از انجمن های خیریه و نهادهای مذهبی، آموزشی و فرهنگی را بسط داده که حماس را در موقعیت فراهم آورنده و جذاب خدمات اجتماعی و جایگزینی برای دولت فلسطینی بدشانس و فاسد قرار داده است.

برخی بر این باورند که بر خلاف ارتش جمهوریخواه ایرلند (IRA) حماس هیچ تفکیک آشکاری میان اهداف سیاسی و نظامی اش قائل نیست. تمام شعب حزب به یک مرجع سازمانی پاسخگو هستند، که این مرجع، تصمیمات اساسی در مورد فعالیت های نظامی و فعالیت های اجتماعی و سیاسی و سایر سیاست ها را اتخاذ می کند. در هر حال حماس هم از رهبری «داخلی» که در داخل سرزمین های فلسطینی زندگی می کند و هم از رهبری «خارجی» که در خارج از مرزها، عمدتاً در دمشق، ساکن است، برخوردار است. (رهبری خارجی نسبت به محیط رادیکال در منطقه کمتر قابل تطبیق با واقعیات عملی است.)

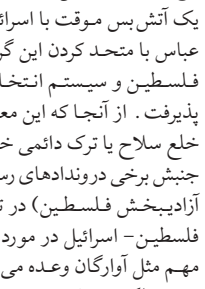

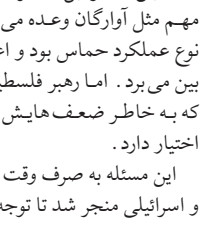

عباس به دو دلیل تصمیم حماس را مبنی بر ورود به عرصه قدرت سهل تر کرد: اول، با مبارزه انتخاباتی در انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ ریاست جمهوری با شیوه ای که به وضوح درخواست های حزب حاکم فتح را از حماس متمایز می کرد (یعنی با تأکید بر عدم خشونت و حق سلطه انحصار دولت فلسطینی بر ارتش) و دوم، با ناکامی در درک الزامات بیرونی که وی جهت اصلاحات جدی یا حکومت داری مناسب دریافت می داشت. حماس با درک آن لحظه در اواخر مارس یک آتش بس موقت با اسرائیل را در عوض موافقت عباس با متحد کردن این گروه با سازمان آزادیبخش فلسطین و سیستم انتخاباتی دولت فلسطین، پذیرفت. از آنجا که این معامله، حماس را ملزم به خلع سلاح یا ترک دائمی خشونت نمی کرد و به این جنبش برخی درونداد های رسمی را (به واسطه سازمان آزادیبخش فلسطین) در تعیین مسیر مذاکرات فلسطین- اسرائیل در مورد مسائل حیثیتی و مهمی مهم مثل آوارگان وعده می داد، این کار پاداشی به نوع عملکرد حماس بود و اعتبار سیاسی عباس را از بین می برد. اما رهبر فلسطینی آشکارا احساس کرد که به خاطر ضعف هایش، گزینه های اندکی در اختیار دارد.

این مسئله به صرف وقت سیاست سازان آمریکایی و اسرائیلی منجر شد تا توجه خود را بر این چالش در حال ظهور متمرکز کنند، اما وقتی آنها چنین کردند که برای انجام چنین کاری بسیار دیر بود. هر چند که واشینگتن قویاً ایدئولوژی و نظامی گری حماس را مورد انتقاد قرار داد، اما مصمم بود که اجازه ندهد چنین نگرانی هایی در مسیر انتخابات مجلس قانونگذاری سال ۲۰۰۶ فلسطین تاثیر گذارد. کاندولیزا رایس در سپتامبر گذشته اعلام کرد که «این فرآیندی فلسطینی خواهد بود و فکر می کنم ما باید به فلسطینیان برای تکامل فرآیندهای سیاسی شان مهلت دهیم.» حماس با درک درست این وضعیت اعلام کرد که بر اصلاح و ایجاد حکومت خوب تأکید خواهد کرد تا کشمکش ایدئولوژیک. با چنین درخواست عملی ای (به دنبال پیروزی اش در انتخابات دسامبر شهرداری ها) و مسئولیت های روزمره برای بهبود شرایط زندگی تقریباً یک سوم جمعیت این سرزمین، حماس آشکارا خود را در موضع یک گزینه منطقی و مؤثر به جای رهبری قدیمی فلسطین مطرح ساخت.